

**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**14010802**

**موضوع**: تمکن از تصرّف /شرایط مال زکوی /زکات

**خلاصه مباحث گذشته:**

متن خلاصه ...

# مراحل بحث درباره «تخلیط»

## مرحله اول: مفهوم شناسی «تخلیط»

به تناسب بحث سدیر صیرفی، درباره معنای "مخلّط" صحبت می کردیم. بیان شد: از مجموع استعمالات مخلّط در کتب رجال، برداشت می شود که مخلّط از تخلیط به معنای افساد اخذ شده است. در صحاح آمده: «التخلیط فی الامر الافساد فیه» البته اصل آن از همان معنای خلط است اما معنای ثانویه آن افساد است و نوعا تخلیط به معنای افساد است. افسادی که کتب رجال به آن ناظر هستند، افساد در مذهب است.

### استعمالات «تخلیط» در معنای فساد مذهب

در جلسه گذشته آدرس استعمالات ذکر شد که برای روشن تر شدن بحث، برخی از آنها را می خوانیم.

نجاشی در ترجمه علی بن حسان می نویسد:

ضعيف جدا ذكره بعض أصحابنا في الغلاة فاسد الاعتقاد له كتاب تفسير الباطن تخليط كله.[[1]](#footnote-1)

معنای تخلیط در این عبارت در همان فضای غلات و فاسد الاعتقاد است.

در رجال نجاشی رقم ص 265 رقم 691 آمده است:

علي بن أحمد أبو القاسم الكوفي رجل من أهل الكوفة كان يقول: إنه من آل أبي طالب و غلا في آخر أمره و فسد مذهبه و صنف كتبا كثيرة أكثرها على الفساد

بعد از نام بردن کتب او می نویسد: كتاب تناقض أحكام المذاهب الفاسدة تخليط كله‏

نجاشی با «تخلیط کله»، «اکثرها علی الفساد» را توضیح می دهد.

در ترجمه محمد بن عبد الله بن مهران آمده است:

غال كذاب فاسد المذهب و الحديث مشهور بذلك. له كتب منها: كتاب الممدوحين و المذمومين كتاب مقتل أبي الخطاب كتاب مناقب أبي الخطاب كتاب الملاحم كتاب التبصرة كتاب القباب كتاب النوادر و هو أقرب كتبه إلى الحق و الباقي تخليط قاله ابن نوح‏[[2]](#footnote-2)

نوشتن کتاب درباره مقتل و مناقب ابی الخطاب، نشانگر غالی بودن و از طرفداران ابی الخطاب بودن است. «تخلیط» در این عبارت نیز به معنای فاسد و باطل است.

مراجعه به سایر آدرس هایی که ذکر شد، این مطلب را روشن تر می کند. بنابراین «تخلیط» به معنایی نیست که مرحوم ابو علی حائری بیان کرده که برخی از روایات او خوب و برخی دیگر بد است. برای روشن تر شدن بحث به عبارت ابن غضائری در ترجمه حمید بن شعیب اشاره می شود:

يعرف حديثه تارة و ينكر اخرى و أكثره تخليط مما يرويه عن جابر. و أمره مظلم.[[3]](#footnote-3)

در نسخه چاپی «اکثره تخلیط» آمده است اما در نسخه خلاصه دارد: أكثر تخليطه فيما يرويه عن جابر[[4]](#footnote-4) هر یک از این دو عبارت صحیح باشد، تفسیر «ینکر» است نه تفسیر کل مجموعه «یعرف و ینکر» پس تخلیط به معنای فساد است نه آنکه صحت و بطلان آن معمول نیست.

### موارد استعمال «تخلیط» در معنای به جز فساد مذهب

تنها در سه مورد از واژه تخلیط این معنا اراده نشده است.

#### مورد اول: در ترجمه محمد بن وهبان

یکی از آن موارد، در ترجمه محمد بن وهبان است: واضح الرواية قليل التخليط[[5]](#footnote-5)

این عبارت در مقام مدح محمد بن وهبان است و به همین دلیل مراد از «قلیل التخلیط» این است که او کم اشتباه و کم خطاست. در حالی که اگر مراد از تخلیط، فساد عقیده و انحراف باشد، این عبارت مدح نخواهد بود زیرا فساد عقیده به اندازه کم نیز ذمّ است نه مدح. پس «قلیل التخلیط» به معنای کم خطا و اشتباه است. در کتب عامه معمولا تخلیط به همین معنای خطا و اشتباه به کار رفته است.

#### مورد دوم: در ترجمه عطاء بن ابی رباح

مورد دیگر در رجال طوسی در ترجمه عطاء بن رباح[[6]](#footnote-6) است که در اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام او را ذکر کرده و او را «مخلّط» دانسته است. صاحب قاموس الرجال می گوید: ظاهرا مرحوم شیخ در اینجا اشتباه کرده و عطاء بن رباح را مخلّط دانسته است. عطاء بن سائب مخلّط است و چون عامی است او را مخلّط دانستند.[[7]](#footnote-7)

در کتب رجال عامه درباره عطاء بن سائب «مخلّط» ذکر نشده است و «اختلط» درباره او ذکر شده است. اختلاط مراحل اولیه دیوانگی و تغییر عقل است. به نظر می رسد کلام قاموس الرجال که «مخلّط» درباره عطاء بن سائب است، صحیح است زیرا درباره عطاء بن رباح که صحیح آن عطاء بن ابی رباح است، هیچ نکته ای ذکر نشده است که بتواند «مخلّط» دانستن او را توجیه کند. بر خلاف عطاء بن سائب که بسیاری از عامه درباره او «اختلط فی آخر عمره» را ذکر کردند. اصل عبارت نیز «مختلط» بوده است نه «مخلّط». در لسان العرب می نویسد:

اخْتَلَطَ فلان أَي فسد عقله. ... و قد خُولِطَ في عَقْلِه خِلاطاً و اخْتَلَطَ، و يقال: خُولِط الرجلُ فهو مُخالَطٌ، و اخْتَلَطَ عقلُه فهو مُخْتَلِط إِذا تغير عقلُه‏[[8]](#footnote-8)

کلمه «اختلط» گاهی به شخص نسبت داده می شود و گاه به عقل شخص نسبت داده می شود و در هر دو صورت به معنای کسی است که عقل او سالم نیست. در تاج العروس می نویسد:

و اخْتَلَطَ فلانٌ: فَسَدَ عَقْلُه. و اخْتَلَطَ عَقْلُه، إِذا تَغَيَّرَ، فهو مُخْتَلِط.[[9]](#footnote-9)

به نظر می رسد «مختلط» یکی از مراحل پایین دیوانگی است نه دیوانگی شدید.

با توجه به این نکات، کلمه «مختلط» در ترجمه عطاء صحیح است نه «مخلّط» و درباره عطاء بن سائب است نه عطاء بن ابی رباح.

#### مورد سوم: در ترجمه سلمه بن صالح

مورد سوم درباره سلمه بن صالح الاحمر است[[10]](#footnote-10) که به نظر می رسد، «مختلط» صحیح است نه «مخلّط». در تاریخ بغداد می نویسد: كان كثير الحديث غير أنه اضطرب عليه عقله فضعف[[11]](#footnote-11)

پس درباره این دو راوی، «مختلط» وجود دارد نه «مخلّط» و دلیلی نداریم که این دو به یک معنا باشد.

نتیجه بحث تا اینجا این است که «مخلّط» به معنای کسی است که اعتقاد فاسد دارد.

## احتمال اشتباه در مخلّط دانستن سدیر

صاحب قاموس الرجال درباره سدیر صیرفی که عقیقی او را مخلّط دانسته، این احتمال را مطرح می کرد که مخلّط درباره سدیر نباشد و مربوط به ابو الفضل نامِ دیگر یعنی سلمه بن الخطاب باشد. این احتمال به جاست و تعابیر مطرح شده درباره سلمه بن خطاب که نشانگر ضعف در حدیث و فساد در عقیده است، می تواند مؤید مخلّط بودن سلمه بن الخطاب باشد. بر خلاف سدیر صیرفی که نکته خاصی درباره او وجود ندارد که باعث شود مخلّط درباره او گفته شود. در ترجمه سدیر آمده بود، «و کان اسمه سلمه» که انتساب آن به سدیر اشتباه است. بلکه عقیقی در مقام بیان دو ابو الفضل نام بوده است یکی ابو الفضل سدیر بن حکیم و یکی ابو الفضل البراوستانی و «و اسمه سلمه» درباره ابو الفضل البراوستانی است.

ذکر این نکته مفید است که به هنگام بررسی استعمالات «مخلّط» و پیش از رجوع به کلام صاحب قاموس الرجال، مشاهده شد: درباره سلمه بن صالح الاحمر نیز کلمه مخلّط به کار رفته است و بدوا احتمال دادم که «مخلّط» که در ترجمه سدیر آمده درباره سلمه بن صالح باشد اما هیچ وجهی که مؤید این احتمال باشد، یافت نشد و ارتباطی نیز بین سدیر و سلمه بن صالح، به ذهن نرسید. باید دقت داشت: اشتباهات نیازمند وجه منطقی است. یکی از نکاتی که صاحب قاموس الرجال دارد این است که اشتباهات به وجوه منطقی بر می گردد و در مواردی است که افراد دیگر شاید متوجه نشوند. هم نکته صاحب قاموس الرجال درباره سدیر صیرفی و هم نکته ایشان درباره عطاء بن ابی رباح و عطاء بن السائب بسیار جالب است. این تفطّنات را تنها افراد نوآوری مانند صاحب قاموس الرجال دارند. نکته دیگری که باعث استبعاد این می شود که مخلّطی که در ترجمه سدیر آمده مرتبط با سلمه بن صالح باشد، این است که درباره سلمه بن صالح مختلط مطرح است نه مخلّط. با توجه به این نکات به نظر می رسد احتمال مذکور در کلام صاحب قاموس الرجال که «مخلّط» موجود در ترجمه سدیر مرتبط با سلمه بن الخطاب ابو الفضل البراوستانی باشد، احتمالی جدّی است.

تا اینجا بحث درباره مراد از «مخلّط» بود و بیان شد: به معنای مفسد در عقیده است و لازم نیست به حدّ غلو باشد و ممکن است پایین تر از غلو باشد و ممکن است به غلو برسد. کلام سماء المقال نیز همین است: أنه عبارة عن القول بالمناكير، سواء بلغ الغلو أم لا. [[12]](#footnote-12) همچنین «التخلیط فی حدیثه» و «مخلّط» و «تخلیط» به یک معناست بر خلاف «خلّط فی حدیثه» یا «خلّط فی اسناد» که معنای دیگری دارد.

## مرحله دوم: حجیت شهادت به تخلیط

 مرحله دیگر بحث این است که آیا شهادت به مخلّط بودن راوی قابل قبول است و حجیت دارد؟

به نظر می رسد باید بین دو صورت تفکیک کرد:

* شهادت به فساد مذهب هایی که تشخیص آن روشن است مانند فطحیه، واقفیه، ناووسیه و مانند آن. در این موارد شهادت به فطحی یا واقفی بودن یا ناووسی بودن راوی معتبر است زیرا در این موارد که فساد مذهب و مانند آن مطرح است، خود شخص معتقد به داشتن چنین دیدگاهی است و دیدگاه خود را فاسد نمی داند و تشخیص این دیدگاه برای دیگران نیز آسان است. پس تشخیص آنها متوقف بر استنباط و حدس نیست که اشتباه در آن زیاد رخ دهد.
* شهادت به فساد مذهب هایی در چارچوب غلو و مانند آن که بیشتر مواردی که شهادت به فساد مذهب مطرح است، از این سنخ است. باید دقت داشت: غلو بر دو قسم است:
* غلو در مراحل بالا مثل آنکه قائل به الوهیت ائمه علیهم السلام باشد. اگر ثابت شود شهادت به غلو درباره راوی خاص به این معناست، این شهادت قابل پذیرش است زیرا تشخیص آن آسان است و حدس و استبناط در آن دخالت ندارد. هر چند در روایات ظاهرا غلو به این معناست اما غلوی که در کتب رجال مطرح شده، معمولا به این معنا نیست. ذیل ترجمه ابو الخطاب در رجال کشی روایات متعددی درباره غلو ذکر شده است که ناظر به افرادی است که قائل به حلول و مراحل بالای غلو هستند.
* غلو به معنای گسترده که در این معنای گسترده فرق چندانی بین تخلیط و غلو و فساد مذهب نیست. شهادت به این نوع غلو، پذیرفته نمی شود زیرا اموری کاملا اجتهادی و حدسی است و حتی ممکن است شخصی یک اعتقاد را غلو را بداند و شخصی دیگر همین اعتقاد را تقصیر بداند. مرحوم شیخ صدوق در کتاب اعتقادات می نویسد: اول درجه الغلو نفی السهو عن النبی. سپس می نویسد: علامت غلو این است که شخص علمای قم را مقصّر بداند.[[13]](#footnote-13)

### تأثیر اجتهاد در شهادت به غلو

شهادت به غلو به معنای گسترده از نقل روایات کشف می شود که شهادت به غلو با توجه به روایت منقول، دو مرحله اجتهاد و استنباط وجود دارد:

* اول: کسی که این روایت را نقل کرده، به مضمون آن معتقد است.
* دوم: مضمونی که راوی آن را نقل کرده، غلو است.

#### اجتهاد در مقدمه اول: اعتقاد راوی به مضمون روایت

سید مرتضی در بحث خبر واحد می گوید: شرط حجیت خبر واحد، عادل بودن راوی است و کمتر خبری پیدا می شود که در اسناد آن افراد فاسد مانند قمیِ مجبّرِ مشبِّه نباشد. سپس می نویسد:

و أن القميين كلهم من غير استثناء لأحد منهم إلا أبا جعفر بن بابويه (رحمة اللَّه عليه) بالأمس كانوا مشبهة مجبرة، و كتبهم و تصانيفهم تشهد بذلك و تنطق به.[[14]](#footnote-14)

این عبارت از همان ابتدا مورد بحث قرار گرفته است از جمله ابو الحسن شریف جد امی صاحب جواهر رساله ای در ردّ این کلام نوشته است. مرحوم شیخ طوسی در کتاب العده[[15]](#footnote-15) در بحث خبر واحد ناظر به ردّ کلمات سید مرتضی است ولی مفاد آن را به سید مرتضی اسناد نداده است. ایشان بیان می کند: مجرّد نقل روایاتی که مضمون آن جبر و تشبیه است دلیل بر آن نیست که راوی به این مضمون اعتقاد داشته باشد. بلکه خیلی از راویان در زمان قدیم، قصد داشتند تمام روایات را نقل کنند اعم از روایاتی که به آن اعتقاد داشتند یا نداشتند. ما اینگونه تعبیر می کردیم که در قدما دو مسلک جامع نگاری و مسلک صحیح نگاری وجود داشته است. شیخ طوسی بیان می کند: برخی از قدما جامع نگار بودند و قصد داشتند استقصای خود را نشان دهند. پس احتمال دارد نقل روایت به این هدف باشد نه آنکه مضمون آن را قبول داشته باشد.

#### اجتهاد در مقدمه دوم: فاسد بودن مضمون منقول

مقدمه دوم که فاسد بودن این مضمون است نیز اجتهادی است.

مؤسس رسمی علم رجال شعبه بن الحجاج متوفی 160 ه ق است هر چند اول من تکلم فی الرجال شعبی است. عمده جرح های موجود در کلام شعبه بن حجاج بر اساس متن شناسی است و حساسیت او بیش از همه بر دو طائفه است: شیعه و خوارج. دو گروهی که به قول آنها از جماعت مسلمین در دو زاویه کاملا متفاوت خارج بودند. نحوه جرح به این صورت است که ابتدا اعتقاداتی را به عنوان اعتقاد حق برای خود می ساختند سپس هر چه در این چارچوب نگنجد را باطل می دانند. در مرحله بعد هر کسی این مضمون را نقل کند، ضعیف است. سپس در اسناد روایات می گردند تا مسئولیت نقل این مضمون باطل را بر عهده چه کسی قرار دهند. گاهی گفته شده: راوی ضعیف است چون مضمون باطلی را نقل کرده است و در اعتراض بیان شده: در سند، راوی دیگری نیز وجود دارد که شاید او این مضمون را نقل کرده باشد.

اصل این مطلب که با توجه به دیدگاه های مذهبی راوی تضعیف می شود، در کتب اهل تسنّن متکرر موجود است و سعه و ضیق تضعیفات و توثیقات آنها وابسته به اعتقادات رجالی است. مثلا افرادی مانند جوزجانی ناصبی و بسیار پدر سوخته است ولی ابن حبان علاقه مند به اهل بیت علیهم السلام است و تضعیف این دو با یکدیگر بسیار تفاوت دارد و همین تفکرات و چارچوب اولیه باعث شده، تفاوت های جدی در توثیق و تضعیف داشته باشند. مثال دیگر ابن عدی است که مجموعه حدیثی مفصلی را جمع کرده و در شرح حال هر راوی، روایات زیادی را نقل کرده است. هدف اصلی او این است که بگوید: این نقل ها باطل است و همین نشان می دهد راوی ضعیف است.

شبیه این مطلب در کتب رجال شیعه نیز وجود دارد البته تکیه اصلی ائمه رجال بر نکته غلو است. به همین دلیل ما به طور کلی تضعیفات را معتبر نمی دانیم که در جای خودش به تفصیل درباره آن صحبت کردیم اما حتی اگر این مبنا را به طور کلی نپذیریم در برخی از موارد مانند غلو و فساد مذهب، روشن است که تضعیف بر اساس متن شناسی و اجتهاد است و به همین دلیل اعتبار ندارد. در بحث حجیت تضعیفات ائمه رجال بیان کردیم: به علت علم اجمالی به اینکه تضعیفات بر مبنای غلو انجام می شده و این تضعیفات حدسی است، تضعیفات به طور کلی معتبر نیست. حتی اگر این تقریب را نپذیریم، در مواردی که تصریح به تخلیط راوی شده است، علم به حدسی بودن داریم زیرا کشف فساد عقیده از فساد روایت دو مقدمه اجتهادی دارد و اعتبار ندارد.

#### ثمره بحث عدم حجیت توثیقات با منشأ تخلیط: عدم اعتبار تضعیفات مطرح در استثنای ابن ولید

یکی از نتایج این بحث آن است که استثنای ابن ولید از روایات محمد بن احمد بن یحیی عمران اشعری بنابر نقل شیخ طوسی، تخلیط را مقسم قرار داده است که به نظر ما نسبت به استثنا شدگان اعتبار ندارد و نمی توان با تمسک به این شهادت، آنها را تضعیف کرد هر چند احتمال دارد نسبت به مستثنی منه اعتبار داشته باشد و با تمسک به این شهادت، آنها را توثیق کرد و بین این دو تلازمی وجود ندارد.

در جلسه آینده توضیح مختصری درباره «اختلط» بیان می شود و در کلاس راهنما مفصّل در این باره بحث می کنیم ولی به این علت که به بحث ما وابسته نیست، در درس اصلی مطرح نمی شود. در قبسات فی علم الرجال محمد رضا سیستانی ج 1 ص 248 درباره مختلط الامر فی الحدیث بحثی دارند که در کلاس راهنما درباره آن صحبت می شود.

1. [رجال النجاشی، شیخ النجاشی، ج، ص251.](http://lib.eshia.ir/14028//251/) رقم: 660 [↑](#footnote-ref-1)
2. [رجال النجاشی، شیخ النجاشی، ج، ص350.](http://lib.eshia.ir/14028//350/) رقم: 942 [↑](#footnote-ref-2)
3. رجال ابن الغضائری؛ ج 1، ص: 50 رقم: 29 [↑](#footnote-ref-3)
4. خلاصه الاقوال؛ ص: 219 [↑](#footnote-ref-4)
5. [رجال النجاشی، شیخ النجاشی، ج، ص396.](http://lib.eshia.ir/14028//396/) رقم: 1060 [↑](#footnote-ref-5)
6. [رجال الطوسی، شیخ طوسی، ج، ص75.](http://lib.eshia.ir/14027//75/) رقم: 721 [↑](#footnote-ref-6)
7. [قاموس الرجال؛ ج 7، ص: 203](https://lib.eshia.ir/10508/7/203) [↑](#footnote-ref-7)
8. [لسان العرب، محمد بن مکرم ابن منظور، ج7، ص294.](http://lib.eshia.ir/20007/7/294/) [↑](#footnote-ref-8)
9. تاج العروس؛ ج 10، ص: 246 [↑](#footnote-ref-9)
10. [رجال الطوسی، شیخ طوسی، ج، ص219.](http://lib.eshia.ir/14027//219/) رقم: 2910 [↑](#footnote-ref-10)
11. [تاریخ بغداد؛ ج 9، ص: 125](http://lib.efatwa.ir/40311/9/135) مقرّر: در تاریخ بغداد «اضطرب علیه حفظه» آمده است. [↑](#footnote-ref-11)
12. [سماء المقال؛ ج 2، ص: 285](https://lib.eshia.ir/14029/2/285/%22%D8%A7%D9%84%D9%82%D9%88%D9%84_%D8%A8%D8%A7%D9%84%D9%85%D9%86%D8%A7%DA%A9%DB%8C%D8%B1%22) [↑](#footnote-ref-12)
13. اعتقادات الامامیه؛ ص: 101

و علامة المفوضة و الغلاة و أصنافهم نسبتهم مشايخ قم و علماءهم إلى القول بالتقصير. [↑](#footnote-ref-13)
14. رسائل الشریف المرتضی؛ ج 3، ص: 310 [↑](#footnote-ref-14)
15. [عدة الأصول، شیخ طوسی، ج1، ص136.](http://lib.eshia.ir/13035/1/136/) [↑](#footnote-ref-15)